

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فرمایش مرحوم شیخ انصاری(ره)

عرض کردیم که مرحوم شیخ اعظم(ره) در مکاسب بعد از اینکه این دو روایت صحیح را عنوان فرمودند، می فرمایند که مرحوم سبزواری در کفایة الاحکام عمل به این دو روایت را وجیه شمرده اند. اما بعد خود مرحوم شیخ(ره) می فرمایند «**فهو مشکل**»، که به نظر شریف ایشان نمی شود به این دو روایت عمل کرد. بنابر این طبق نظر مرحوم شیخ، بیع مختلط، به **من يستحل الميتة** جایز و صحیح نیست، همانطوری که بیع منفردش جایز نیست. و همانطور که شیخ(ره) بیع منفرد را **للانتفاع و للمنفعة المحللة** جایز دانسته اند، این هم باید جایز باشد اما به قصد اکل جایز نیست .

«فهو مشکل» در فرمایش شیخ(ره)

بحث در این است که وجه اشکال چیست؟ این دو روایت دو روایت صحیح هستند و در کتب معتبره ذکر شده، اینطور نیست که در کتابهایی که معمولاً مورد رجوع اصحاب نبوده است ذکر شده باشد . چرا مرحوم شیخ می فرمایند مشکل است؟ وجوهی برای اشکال به نظر می رسد که قابل جواب است.

وجه اول

اولین وجه این است که بگوییم اینها دو روایت شاذ هستند و اصحاب از این دو روایت اعراض کرده اند، به این بیان که وقتی به فتاوای فقها مراجعه می کنیم آن روایاتی که دلالت بر بطلان بیع میته دارد، روایات کثیره ای است که شاید به حد استفاضه رسیده است، اما این روایاتی که دلالت بر جواز بیع به مستحل دارد روایات شاذ و نادری است و اصحاب هم از این دو روایت اعراض کرده اند .

بررسی نقد وجه اول

آیا مقصود شیخ(ره) از وجه اشکال این است؟ اگر این باشد که قابل جواب است؛ برای اینکه ما در تمام روایاتی که دلالت بر بطلان بیع میته داشت مجموعاً 5 روایت بیشتر نداشتیم، که از بین آنها 3 روایت به یک مضمون واحد بود که می فرمود «**من**

السحت ثمن الميتة» یا «**ثمن الميتة سحت**» در این طایفه روایات در خصوص میته شاید دو روایت داریم، اما این ملاک و ضابطه کلی که می توانیم به **من يستحل الميتة** یا **من يستحل الحرام** یا **من يستحل النجس** بفروشیم، می توانیم از آنها استفاده کنیم، اینها هم روایاتش متعدد است، در بابی که گفتیم، صاحب وسائل حدود 6 روایت فقط در همان باب نقل کرده است. پس اولاً این روایاتی که بیع را به مستحل تجویز می کند در مقابل روایاتی که بیع میته را باطل می کند، از نظر خود روایات نمی توانیم بگوییم شاذّ است. اگر مقصود شیخ این باشد که فقها از این روایات اعراض کرده اند، در اول بحث، اقوال فقها را خواندیم که مرحوم شیخ طوسی در نهاییه، ابن حمزه در وسیله، بر طبق این روایات فتوا داده، تا متأخرین شد مرحوم سبزواری در کفایه الاحکام که عمل به این روایات را وجیه شمرده است.

پس نمی توانیم بگوییم که اصحاب از این روایات اعراض کرده اند. مخصوصاً مرحوم صاحب جواهر در جلد 36، ص 341 کتاب جواهر فرموده «و بالجمله فالمتجه العمل بالخبرين الجامعين لشرائط الحجية»، صاحب جواهر هم همین نظریه را دارد که آنچه متّجه است این است که باید به این دو روایت عمل کنیم، و بعد می فرمایند «خصوصاً بعد الشهرة المحكية في مجمع البرهان علي العمل بهما» مرحوم مقدس اردبیلی در مجمع البرهان، تحقق شهرت بر عمل به این روایات را ادعا کرده است، «و ابن ادریس طرحهما علي أصله» ابن ادریس اگر قبول نکرده، روی اصل و قاعده ای است که خود ابن ادریس دارد که خبر واحد را حجت نمی داند. پس نتیجه این شد که اصحاب عمل کرده اند و حتی برخی از فقها مثل مرحوم محقق (ره) و علامه (ره) حمل کرده اند بر آنجایی که قصد مذکّی را داشته باشد، که ما دیروز گفتیم این بر خلاف ظاهر این روایات است، اما این دلالت می کند که مرحوم محقق و علامه بر طبق این دو روایت عمل کرده اند، اما حمل کرده اند بر صورتی که بیع مذکّی را قصد کند.

مبانی در عدم فتوا بر طبق روایت صحیح

در رجال بحث است که اگر روایت صحیحی بود و اصحاب و فقها بر طبق این روایت فتوا ندادند، اینجا دو مبنا وجود دارد؛ **مبنای فقهایی قم**، مثل مرحوم محقق حائری و مرحوم بروجردی و مرحوم امام و تلامذه اینها، که این مبنا را دارند که اعراض اصحاب، به حجیت یک روایت ضربه می زند و یکی از اهرم هایی که تا بحال سبب شده است این چهار چوب اصلی فقه ما بماند همین است. اینکه کسی کتاب حدیثی بنویسد و سند صحیح هم بیاورد، اما متن روایتی را جعل کند و این را در لابلای یک کتاب فقهی چاپ کند، از کجا می شود فهمید که این کتاب بدر نمی خورد؟ از همین که در کتب قدما و فقها و متقدمین بر طبق این روایت فتوا نداده اند و اگر هم صادر شده و بوده یک اشکالی دارد.

اما مبنای بزرگان نجف مثل مرحوم آقای خوئی (ره) این است که اعراض اصحاب قاذح نیست و اگر روایت صحیح السندی پیدا کردید باید طبق آن عمل کنید. در جای خودش آنچه که از نظر ما معتبر است و در یکی از بحثها اثبات کردیم این است که اعراض اصحاب قاذح است و عکسش یعنی اگر روایت ضعیف السندی بود و فقها بر طبق آن فتوا داده اند فتوای اصحاب بر طبق روایت، جابر ضعف سند است. بعضی هم تفصیل داده اند و گفته اند اعراضشان قاذح است ولی فتوایشان جابر نیست که این در محل خودش بحث می کنیم. خود مرحوم شیخ هم این مبنا را دارد که در جایی که مشهور از یک روایتی اعراض کنند دیگر به روایت عمل نمی کند و در جایی که مشهور بر طبق روایتی فتوا دهند شیخ بر آن روایت عمل می کند.

وجه دوم

وجه دوم بر اشکال این است که ما روایات زیادی داشتیم بر اینکه انتفاع به میته و بیع میته جایز نیست، چه بسا در مقام تعارض، بزرگانی لسان آن روایات را بر این دو روایت صحیحیه مقدم داشته اند. ما قبلاً بحث مفصّلی کردیم که آیا انتفاع به میته

جایز است یا نه؟ آنجا عرض کردیم که دو طایفه روایات داریم؛ که یک طایفه روایات مانعه و یک طایفه روایات مجوزه بود. در بحث جواز البیع هم هکذا. شاید وجه اشکال در نظر مرحوم شیخ این باشد که این دو روایت با آنها تعارض دارد. این وجه هم جوابش راحت است، که باید نسبت سنجی کنیم، در اصول در بحث عام و خاص می گوئید **الخاص قرینه علی التصرف فی العام**، ولو اینکه 20 روایت عام و 1 روایت خاص داشته باشیم، عرفا خاص قرینه است برای تصرف در عام. اینجا هم همینطور است و نسبت یا عام و خاص مطلق است یا مطلق و مقید است و باید تخصیص بزنیم.

استفاده از این روایات در قاعده الزام

نکته ای را عرض کنم این دو روایت که دلالت دارد ببع مختلط به من يستحل جایز است، این خودش یکی از ادله قاعده الزام است. یک قاعده ای داریم «**الزم الناس بما الزموا بما انفسهم**»، «ناس» در اینجا خصوص سنی ها هستند یا اعم است؟ که برخی از بزرگان، مثل والد معظم ما در کتاب قواعد فقهیه خود فرموده اند که کفار را هم شامل میشود. اینجا آنچه را که ملزم بر خود می دانند می توانیم بر آن ملزمشان کنیم و بگوئیم شما که میته را حلال می دانید بگیری و پول آن را بدهید. می توانیم این روایات صحیح را یکی از ادله قاعده الزام قرار دهیم. طبق قاعده الزام، کفار و کسانی که مستحل میته هستند باید بر طبق این اعتقادشان عمل کنند و عملش این است که اگر ما به اینها فروختیم باید پول آنرا به ما بپردازند.

وجه سوم

وجه سوم این است که گفته اند این دو روایت را کنار می گذاریم، چرا که مستلزم اعانه بر اثم است. این اشکال سوم روی این قاعده است که **الکفار مکلفون بالفروع**، همان طوری که ما مسلمانها مکلف هستیم آنها هم مکلف هستند، خوردن میته برای ما حرام است بر آنها هم باید حرام باشد. اگر میته را به آنها فروختیم اعانه بر اثم شده و از باب حرمت اعانه بر اثم عقلا و شرعا قبیح و حرام است - یک وقت جایی تعبیر نکنید «عقلا حرام است»، چرا که عقل نمی تواند حکم کند، عقل مدرک است، خوبی و بدی را می فهمد و می تواند بگوید این قبیح است و این حسن است، اما عقل جنبه مولویت ندارد و حکم از مولی باید صادر شود. لذا می گوئیم عقلا مذموم است و شرعا حرام است -

جواب وجه سوم

جواب اول این است که بگوئیم «**لا تعاونوا علی الاثم والعدوان**» که در قرآن آمده است، که می گوید معاونت بر اثم حرام است، این عام و مطلق است و قابل تخصیص است، می توانیم بگوئیم اعانت بر اثم حرام است الا آنجایی که اثم را کافری می خواهد انجام دهد. **این جواب به نظر ما درست نیست**، برای اینکه درست است که خود حرمت اعانت بر اثم، حرمت شرعی دارد، اما از چیزهایی است که ابای از تخصیص دارد، «**لا تعاونوا علی الاثم والعدوان**» اگر به ملاک عقل باشد قابلیت تخصیص ندارد، خودش هم لسانش عاری از تخصیص است،

مثل این است که بگوئیم «**ظلم بر خدا قبیح است الا الا...**» ندارد، محال است که از خدا ظلم صادر شود، اینجا هم همینطور است. **جواب اول اشکال دارد. جواب دوم** که صحیح است این است که اعانت بر اثم جایی حرام است، که معین به قصد اینکه این گناه از دیگری صادر شود این کار را انجام دهد، اما اگر می دانیم که این کار را می کند ولی چنین قصدی را ندارد، شبیه **بیع العنب**، که انگور را انسان بفروشد به کسی که می دانیم خمر از آن درست می کند، ولی فروشنده چنین قصدی ندارد،

می گویند مانعی ندارد ولو اینکه محل خلاف است. بعبارة اخري در حرمت اعانت بر اثم، قصد لازم است، مجرد اینکه اثم خارجا بر این فعل مترتب می شود اینچنین نیست. مثلا من می دانم کسی که رادیو را می خرد ممکن است بعضی از اوقات رادیو های خارجی را بگیرد و گناه هم مرتکب شود، اگر این باشد فروش آن حرام می شود، ولی حرام نیست چون من چنین قصدی را ندارم.

وجه چهارم

وجه چهارم این است که بعضی از فقها گفته اند این دو روایت صحیح را باید حمل بر تقیه کنیم. این قول را در کتاب مفتاح الکرامه نقل کرده است.

جواب وجه چهارم

جوابش این است که تقیه در اینجا وجهی ندارد. تقیه آنجایی است که تمام علمای عامه قائل شوند به اینکه بیع میته به مستحل مانعی ندارد، در حالی که عامه چنین حرفی را ندارند.

وجه پنجم

وجه پنجم گفته اند این دو روایت صحیح **محمول علی التعجیز**، یعنی امام (ع) راهی را پیش پای اینها گذاشته که نمی توانند به آن عمل کنند امام (ع) برای اینکه می خواهد بفرماید این مختلط هیچ ارزشی ندارد، می گوید برو و به مستحل بفروش، در حالی که هیچ مستحلی در عالم وجود ندارد، چون بعد از زمان حضرت موسی (ع) هیچ مذهبی میته را حلال نمی دانسته است. پس اینکه امام فرموده «من یستحل» از باب تعجیز باید مطرح کرد.

این دو جواب دارد. جواب اولش این است که بر خلاف ظاهر است. سائل گفته است **فکیف یصنع** به؟ حضرت فرموده به مستحل بفروش، و سائل نگفته که مستحلی نداریم و من چکار کنم، یعنی امام (ع) جواب داده است و سائل هم رفته و عمل کرده است.

و ثانیاً از آیات شریفه قرآن که در حرمت میته وارد شده است؛ **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ**، موقوذة، متردّیة، نطیحة، اینها اقسام صید هایی است که بوده و در شرع ما همه اینها مصداق میته است، قرآن اینها را تحریم کرده. معلوم می شود که در زمان پیامبر (ص) اینها را انجام می داده اند. بعضی از کتابهایی که در باب آیات الاحکام نوشته شده است، مثلاً خود صاحب مفتاح الکرامه از فاضل مقدار نقل می کند «**انهم فی الجاهلیة لا یحرمون المیته**»، یا قطب راوندی نقل می کند «**ان اناس من العرب کان ینکلون جمیع ذلک**»، انواع و اقسام آنها را می خوردند. عرب جاهلیت می گفتند اینها میته نیست، فقط می گفتند اگر حیوانی در اثر درد بمیرد گوشتش میته است و دیگر نمی خوردند، اما بقیه را می خوردند. پس معلوم می شود که در آن زمان خوردن گوشت میته مرسوم بوده است، پس این اشکالات وارد نیست. ما تا اینجا اشکالات این طایفه روایات را رفع کردیم، پس قابلیت این هست که به این دو روایت عمل شود و بر طبق این دو روایت نظر داده شود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.

